

فراروایت‌های جادویی در اندیشه آقای حجاریان

عبدالله شهبازی

«فراروایت»،^۱ واژه‌ای که لیوتار^۲ به کار برد، به معنای مفاهیم کلی و قالب‌های عامی است که بر اندیشه اجتماعی سده‌های نوزدهم و بیستم حکمروایی می‌کرد. تفاوت نمی‌کرد که اندیشه‌پرداز کنت باشد یا مارکس، وبر باشد یا دورکیم؛ همین که او تنوع بی‌پایان و بعضاً تکرارناپذیر پدیده‌ها و فرآیندهای انسانی و اجتماعی را در چند مفهوم کلی خلاصه و محدود می‌کرد و این مفاهیم را به قالب‌های عام بدل می‌نمود، به آفرینش «فراروایت» دست زده بود. لیوتار در سال ۱۹۸۴ اندیشه پُست‌مدرن را در یک کلام خلاصه کرد: «ناباوری و تشکیک به فراروایت‌ها.»

«فراروایت» دارای سرشتی مسحورکننده و جادویی است. در مارکسیسم این جادوگری به اوج خود رسید و «فراروایت‌ها» به قالب‌هایی به‌غایت متصلب بدل شد. با چند مفهوم کلی می‌شد تاریخ هر جامعه‌ای را تبیین کرد؛ و نه تنها این که برای حال و آینده آن نیز طراحی نمود. نیازی به مطالعه جامع‌التواریخ نبود؛ بر اساس «فراروایت‌ها» می‌شد، مثلاً، فهمید که ایران در عصر مغول در مرحله برده‌داری یا فئودالی بوده و از همان قوانین عامی پیروی می‌کرده که جامعه اروپایی در مرحله فوق‌تابع آن بوده است. (مارکسیست‌های ژرف‌اندیش عصر مغول را آمیزه‌ای از سه فورم‌اسیون قبیله‌ای، برده‌داری و فئودالی دانستند. این یعنی «شتر گاو پلنگ».) با این «فراروایت‌ها» دیگر دلیلی نداشت که برای شناخت ایران سده هیجدهم رنج خواندن متونی مغلق چون *دَرّه نادره* را بر خود هموار کنیم؛ در تلخیص‌های ساده شده فراوانی که از *کاپیتال* مارکس وجود داشت می‌شد هم انگلستان سده نوزدهم را شناخت و هم ایران یا هند یا چین سده هیجدهم را! در اندیشه وبری نیز چنین بود. پیش‌تر در نقد ماکس وبر نوشتم:

-
1. Metanarrative
 2. Jean-François Lyotard (1924-1998)

ماکس وبر پیرو سنت نظریه‌پردازی سده نوزدهم است یعنی، مانند اگوست کنت و کارل مارکس و سایر اندیشه‌پردازان بزرگ این قرن، از جایگاه دانای کل به صدور مفاهیم عام و فراروایت‌هایی چنان کلان دست می‌زند که با آن تاریخ بشر، در همه اعصار و در تمامی سرزمین‌ها، قالب می‌خورد و، چنان که در کتاب *اخلاق پروتستانی و سرشت سرمایه‌داری* او به روشنی نمایان است، خود را حتی ملزم نمی‌بیند که این مفاهیم و احکام عام را به داده‌ها و فاکت‌های خرد و دقیق تاریخی مستند کند.^۳

زمانی که مصاحبه آقای حجاریان با فصلنامه *مدرسه*^۴ را خواندم، و به‌ویژه زمانی که شیفتگی او به ماکس وبر را دیدم، به یاد لیوتار و سخنانش در باب «فراروایت‌ها» افتادم.

ابتدا آن‌چه را که مورد نظرم است از حجاریان نقل می‌کنم و سپس حاشیه خود را بر آن می‌نگارم.^۵ از ورود به مباحث نظری مفصل پرهیز می‌کنم زیرا در نقد سخنان دو صفحه‌ای آقای حجاریان می‌توان رساله‌ای چند صد صفحه‌ای نوشت. آقای حجاریان می‌گوید:

در اروپا، اوّل مرکز مسیحیت اروپا و نظام امتی از هم پاشید و سپس نظام ملی بر پا شد. در حاشیه اروپا هم این روند بعداً اتفاق افتاد. امپراتوری عثمانی شکست خورد و جای خود را به دولت - ملت‌ها داد.

چرا «امپراتوری عثمانی» را «حاشیه اروپا» خوانده‌اند؟ عثمانی «حاشیه اروپا» نبود؛ خود اروپا بود. یکی از کهن‌ترین دولت‌های اروپایی بود تقریباً هم سن و سال امپراتوری هابسبورگ. آغاز سلطنت هابسبورگ از سال ۱۲۷۳ است و آغاز استقرار دولت عثمانی در قاره اروپا، در زمان اورخان غازی، از سال ۱۳۴۵ میلادی. این دولت وارث امپراتوری بیزانس بود، در همان قلمرو و در همان پایتخت، و از سده چهاردهم قلمرو آن به قلب اروپا گسترش یافت و تا نزدیکی وین رسید. آقای حجاریان ادامه می‌دهد:

۳. «سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران: بررسی انتقادی»، وبگاه عبدالله شهبازی www.shahbazi.org
 ۴. *مدرسه*، شماره ۲، آذر ۱۳۸۴، صص ۳۹-۴۰.
 ۵. متن کامل مصاحبه آقای حجاریان را در وبگاهم قرار داده‌ام.

- صفویه به ملت‌سازی نپرداخت بلکه امت‌سازی کرد. همچون عثمانی‌ها، که امت سنی ساخته بودند، به ضرب زور و شمشیر بود. اول با بهره‌گیری از کاریزمای شیخ صفی در محدوده‌ای کوچک و سپس با به کار بردن شمشیر شاه اسماعیل و شاه عباس. شاه عباس سنی‌ها را می‌کشت مگر آن‌که شیعه شوند. ارامنه را کوچ اجباری می‌داد تا امت شیعه ساخته شود و یک قدرت در برابر امپراتوری عثمانی شکل بگیرد. این روش امت‌سازی بود در حالی که قرارداد اجتماعی احتیاجی به زور و شمشیر ندارد. صفویان به جبل عامل رفتند و از آنجا آخوند آوردند. عاملی‌ها را آوردند تا دستگاه ایدئولوژیک بسازند. بنابراین، دولت صفوی در ایران امت ساخت اگر چه این بحث هم جای پرداختن دارد که به یک معنا حکومت صفویه حتی دولت هم محسوب نمی‌شود.

- چرا؟

- چون بالا پائین را ساخته و پائین بالا را نساخته است.

- پس چه بوده است؟

- بعضی‌ها مثل مارکس گفته‌اند که استبداد شرقی بوده است. ابن‌خلدون در چارچوب بحث عمران به این حکومت‌ها نگاه می‌کند و می‌گوید که حکومت را قوم غارتگر شکل می‌داده است. توین‌بی هم چنین نظری دارد. برخی مثل وبر هم گفته‌اند که دولت پاتریمونیا ل بوده است. مائوئیست‌ها هم می‌گفتند که حکومت نیمه سنتی - نیمه فئودال بوده است.

- خود شما حکومت صفویان را در ذیل کدام نظریه تعریف می‌کنید؟

- من به این حکومت‌ها به صورت وبری نگاه می‌کنم.

- بسیار خوب. اما شما وقتی از «دولت» پاتریمونیا ل یا حتی دولت مطلقه سخن می‌گویید بهر حال از «دولت» سخن می‌گویید.

- بهر حال دولت صفوی دولت مدرن نبوده چون دولت زودتر از ملت راه افتاده است.

از سخنان آقای حجاریان آموختیم که غریبان بر بنیاد «قرارداد اجتماعی» ملت‌سازی کردند؛ نه جنگی در کار بود، نه کشورگشایی و نه امحاء کامل برخی اقوام کهن چون گل‌ها (در فرانسه) یا بروسی‌ها (در آلمان). از «امت مسیح» و

«مملکت مسیح»^۶ نیز سخنی در میان نبود. دولت واحد آلمان بر ویرانه فرانسه مغلوب و با شمشیر ویلهلم اول و سیاست بیسمارک ایجاد نشد (۱۸۷۱) بلکه بر بنیاد «قرارداد اجتماعی» و در صلح و صفا شکل گرفت؛ پیدایش دولت واحد ایتالیا (۱۸۶۱) نیز ربطی به جنگ‌ها و دسیسه‌های خونین ویکتور امانوئل و کنت کاوور و تحریکات بریتانیا علیه امپراتوری هابسبورگ نداشت.

به عکس، عثمانیان و ایرانیان، چون نمی‌دانستند «قرارداد اجتماعی» چیست، فقط و فقط با ضرب و زور شمشیر «امت‌سازی» می‌کردند. پیدایش دولت‌های ایرانی از درون خلافت عباسی، سده‌ها پیش از پیدایش دولت‌های مدرن در اروپای غربی، ربطی به «ملت‌سازی» نداشت و به فرایند پیدایش دولت‌های ملی بر ویرانه «مملکت مسیح» در اروپای جدید شبیه نبود. حکومت صفوی مرزهای ملی ایران را تثبیت نکرد و بنیان‌های دولت ملی را در محدوده جغرافیایی ایران استوار نساخت؛ و چون کارکرد دیگری برای خود نمی‌شناخت از جبل عامل «آخوند» می‌آورد و چهار سده پیش از پیدایش مفهومی به نام ایدئولوژی در غرب برای خود «دستگاه ایدئولوژیک» می‌ساخت. حکومت صفوی نمادی از «استبداد شرقی» مارکس بود یا نظام «پاتریمونیا» ماکس وبر؛ یعنی بی‌قانون و فاقد نهادها و ساختارهای مدنی بود. اراده سلطان همان قانون بود. چیزی به نام قانون و فقه و شرع وجود نداشت که سلطان را محدود کند. برخلاف غرب، اشرافیت و بزرگان نیز نبودند که قدرت سلطان را محدود کنند. مائوئیست‌ها می‌گفتند که این حکومت «نیمه سستی - نیمه فئودالی» است! (تعبیر «نظام نیمه فئودالی - نیمه بورژوازی» را از مائو شنیده بودم ولی این یکی تازگی داشت). بنابراین، آقای راجر سیوری، پژوهشگر نامدار و استاد دانشگاه تورنتو، بیهوده عمری را صرف شناخت صفویه کرده و از ویرناشناسی و بی‌دانشی اوست که نظام سیاسی ایران در عصر صفوی را این‌گونه توصیف نموده است:

جامعه صفوی را در فرهنگ امروز بایستی شایسته‌سالار نامید. این جامعه به‌طور قطع یک نظام حکومتی اشراف‌سالار نبود، اگر چه عناصر قدرتمند

اشراف سالار هم در آن بودند؛ امکان نامیدن آن به‌عنوان یک الیگارش‌ی باز هم کمتر است.^۷

از سخنان آقای حجاریان آموختیم که تشیع در ایران، بطور عمده، وارداتی بود؛ از جبل عامل و برای ساخت همان «دستگاه ایدئولوژیک» وارد شد. سده‌ها پیش از ظهور صفویه دولت شیعی آل بویه در بخش مهمی از سرزمین ایران حضور نداشت، اولجایتو (ایلخان مغول) به تأثیر از علامه حلی شیعه نشد، و درست پیش از ظهور صفویه، در سده پانزدهم میلادی، قره‌قویونلوهای شیعی در بخش مهمی از خاک ایران^۸ و ملوک شیعی هرمز در بخش مهمی از خطه جنوبی ایران^۹ حکومت نمی‌کردند.

آقای حجاریان از «سنی‌کشی» و شیعه کردن اجباری اهل تسنن در ایران سخن می‌گوید. ولی ایشان نمی‌گوید که در اوائل سده شانزدهم میلادی موج گروش به تشیع چنان در ایران و عثمانی گسترده بود که سلطان سلیم اول پس از پیروزی در جنگ چالدران (۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م.) از بیم شیعی شدن قشون ینگ‌چریکش، که

۷. راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰.

۸. قره‌قویونلوها، که دولت آنان پیش از صفویه در بخش مهمی از سرزمین ایران مستقر بود، برخلاف آق‌قویونلوها، شیعه بودند. قره‌قویونلوها در تشیع غلوی تمام داشتند به‌طوری که دشمنان‌شان آنان را به بی‌دینی و ارتداد و اباحی‌گری متهم می‌کردند. جهان‌شاه، بزرگ‌ترین فرمانروای قره‌قویونلو، شعر می‌گفت و «حقیقی» تخلص می‌کرد. وی دیوان شعر خویش را برای نورالدین عبدالرحمن جامی فرستاد و جامی نامه‌ای منظوم در قالب مثنوی در جوابش ارسال داشت و او را شاه «دانش‌مآب و عرفان‌پناه» خواند.

۹. پیش از صفویه، مردم سرزمین هرمز، که شامل استان هرمزگان کنونی و بخشی از استان‌های فارس و کرمان می‌شود، شیعه بودند. سجع مهر نورالدین شرف، وزیر فرخ شاه اول، چنین است: «الله، محمد، علی. کسی که پیرو دین نبی و شاه نجف شد. شرف ز مهر علی یافت، نورالدین شرف شد.»

وفادارترین نیروی نظامی سلطان بود، مجبور به تخلیه سریع ایران شد. او در سال بعد چهل هزار تن از سکنه شیعه آناتولی را قتل عام کرد؛ هزاران ینگلی چریک شیعی از بیم او به ایران پناهنده شدند و همینان بودند که فنون ساخت و کاربرد سلاح‌های آتشین را در ایران رواج دادند. این گفتگوی جالب ادامه می‌یابد:

- بگذریم. شما علت چنین تأخری را در چه می‌دانید؟
 - علل زیادی را می‌توان برشمرد. یکی از این علل ضعف بازار ملی است. «مارکت» در آن زمان مفهومی ملی نداشت بلکه محلی بود. ملت مارکت ملی می‌خواهد. اقتصاد ایران سرشتی معیشتی داشت و به دنبال انباشت سرمایه نبود.
 - ولی ما در همین دوره صفویه با رونق تجارت و کاروانسراهای شاه عباسی مواجهیم. آیا چنین امری را نمی‌توان آغازی برای اندیشه مارکت در ایران دانست؟

- کاروانسراهای شاه عباسی حق ترانزیت به شاه می‌دادند و مازاد تجاری برای صادر کردن نداشتند. آیا ما آماری داریم از این که در آن دوره از ایران چیزی به غرب یا شرق صادر می‌شد؟ ادویه را از هند به غرب می‌بردند و در مسیر ایران حق ترانزیت آن را به شاه می‌دادند نه به مردم. کاروانسراها بیش از آن که متعلق به تاجر ایرانی باشند متعلق به تاجر هندی بودند. تاجر ایرانی چیزی نداشتند. ما مرده می‌بردیم عتبات و از آنجا مهر و جانماز می‌آوردیم. این تجارت ما بود. این در حالی است که همان زمان صنعت پارچه‌بافی هند رونق داشت. ما به جای رونق تجاری شیعیسم ساخته بودیم. دولت‌مان هم دولت غارتگر بود. قاجارها، نادر و صفویه همگی ابتدا ایل بودند و بر اساس غارت‌گری‌شان به حکومت رسیده بودند. فرهنگ مردم ما هم تقلیدی و تبعی بود. بعد از حمله مغول به ایران خوش‌باشی در کشور ما حاکم شد. مردم غیرسیاسی و انزواطلب شدند و دولت هم از مردم سازمان‌زدایی می‌کرد. این در حالی است که دولت جامعه مدنی قوی می‌خواهد. بنابراین، ما ملت نداشتیم.

آیا وجود «بازار ملی» از شاخصه‌های تشکیل «ملت» است؟ سده‌ها پیش از صفویه در خاورمیانه بازارهای ملی و حتی جهانی وجود داشت مثل بازار بغداد. آیا خلافت عباسی «ملت‌سازی» کرد؟ ایتالیای سده‌های پانزدهم و شانزدهم مرکز تجاری و «بازار» اروپا بود. آیا ایتالیا در آن زمان «ملت» بود یا این «ملت» پس از تشکیل دولت واحد ایتالیا در نیمه دوم سده نوزدهم شکل گرفت؟

به گفته آقای حجاریان، ایران صفوی، و پیش از صفوی، «بازار مَلّی»، یا به تعبیر آقای حجاریان «مارکت»، نداشت. پیش از این‌که واژه «مارکت» برای ما به فراروایتی جادویی بدل شود، واژه فارسی «بازار» به واژه‌ای جهانی بدل شده بود. این واژه از شرق به هند و آسیای جنوب شرقی و از غرب به زبان‌های اروپایی راه یافت. پگولوتی، تاجر فلورانسسی نیمه اول سده چهاردهم، در کتابچه راهنمای تجارت خود واژه Bazarra را به کار برده است.^{۱۰}

آقای حجاریان می‌پرسند: «آیا ما آماری داریم از این‌که در آن دوره از ایران چیزی به غرب یا شرق صادر می‌شد؟» و سپس خود پاسخ می‌دهند: «تجار ایرانی چیزی نداشتند. ما مرده می‌بردیم عتبات و از آنجا مهر و جانماز می‌آوردیم. این تجارت ما بود... ما به جای رونق تجاری شیعیسم ساخته بودیم.»

آقای حجاریان، اگر به دنبال یافتن پاسخ دیگری، به جز پیشداوری‌های خود، برای پرسش فوق‌اند، می‌توانند به گزارش‌های جنکینسون و سایر تجار انگلیسی عصر الیزابت اول در ایران صفوی مراجعه کنند که سال‌ها پیش، در سده نوزدهم، به کوشش دلمار مورگان در دو جلد منتشر شده است.^{۱۱} مراجعه به این کتاب، و منابع متعدد دیگر، نشان می‌دهد که در عصر صفوی «چیزی» به نام «ابریشم» وجود داشت که از ایران «به غرب صادر می‌شد» و اتفاقاً این کالا نه تنها گروه کثیری از تجار ایرانی و غیر ایرانی را به خود مشغول کرده بلکه در دنیای تجاری غرب نیز از اهمیت فراوان برخوردار بود.

در زمان سفر جنکینسون شهر حاجی‌طرخان یکی از مرکز مهم صادرات ابریشم ایران بود و تجار ایرانی و غیرایرانی مقادیر معتناهی ابریشم به آسیای میانه و شمال و غرب بحر خزر حمل می‌کردند. به‌نوشته ادواردز، تاجر دیگر انگلیسی، مقادیر زیادی ابریشم ایران از طریق گرجستان صادر می‌شد. ادواردز از شهرهای لاهیجان و لنگرود و رودسر، مهم‌ترین شهرهای گیلان آن زمان، دیدن کرده و رونق تجارت ابریشم در این خطه را ثبت کرده است. کتاب اروج بیگ بیات نیز نشان می‌دهد که

۱۰. بنگرید به مقاله Bazar در چاپ ۱۹۱۱ بریتانیکا در آدرس زیر:

http://encyclopedia.jrank.org/BAR_BEC/BAZAAR_Pers_bazar_market_.html

11. Anthony Jenkinson [and other Englishmen], *Early Voyages and Travels to Russia and Persia*, London: Hakluyt Society, 1886, 2 vol.

در اواخر سده شانزدهم ابریشم ایران در بازارهای اروپا فراوان بود. در سده هفدهم تولید و صادرات ابریشم ایران ابعادی فراتر از دوران شاه طهماسب یافت. طبق مندرجات *سفرنامه پترودل‌واله*، جهانگرد ایتالیایی، شاه عباس، به جز «فرستادن مرده به عتبات» و «ساختن شیعیسم»، کار دیگری نیز داشت و آن توجه به تجارت و به‌ویژه به تولید ابریشم و صدور آن به بازارهای اروپا بود. به‌نوشته دل‌واله، «راه یافتن مقدار زیادی ابریشم ایران به بازارهای جهانی و شهرتی که این کالا به‌دست آورد سبب شد که تقاضای بیشتری برای خرید آن عرضه شود.» به گزارش تاورنیه، جهانگرد و تاجر فرانسوی، قافله‌هایی که برای تجارت ابریشم به حمل کالا می‌پرداختند گاه شامل هشتصد تا نهصد شتر می‌شد. تاورنیه معتقد است که تأسیس کمپانی هند شرقی بریتانیا به سال ۱۶۰۰ یکی از اثرات همین رونق و شکوفایی ابریشم ایران بود. در زمان سفر اولئاریوس (۱۶۳۷) میزان تولید ابریشم شمال ایران ۸۷۴۵۰۰ کیلوگرم در سال بود. به گزارش شاردن، در اواخر سده هفدهم در ایران حدود ۱/۹ میلیون کیلوگرم ابریشم تولید می‌شد.

نظریه‌پردازی نمی‌تواند در خلاء صورت گیرد. «تئوری» زمانی ارزشمند است که بر مطالعات مستند و فاکتوگرافیک مبتنی باشد. اگر *کاپیتال مارکس* اعتبار فراوان کسب کرد، و تا اواخر سده بیستم تأثیرات عظیم بر جای نهاد، به دلیل انبوه اسنادی بود که مارکس برای ترسیم وضع جامعه زمان خود در آن به کار گرفت. به گمان من، هنوز نیز این کتاب برای نشان دادن وضع جامعه صنعتی انگلستان سده نوزدهم بسیار ارزشمند است. عیب مارکس نه در پژوهش جزءنگرانه که در پرداخت «فراروایت‌های جادویی» بود. اندیشه‌پردازی سیاسی در ایران بدون ابتدا بر چنین مطالعات جزءنگرانه عقیم و سترون بوده و خواهد بود. در فضای فقر مطالعات تاریخی و اجتماعی اندیشه‌پردازی بر بنیاد «فراروایت‌ها» محل اندیشه و مانع رشد پژوهش است.